

# بسم الله الرحمن الرحيم

کمدی طهران ۱۴۱۴

(بر اساس طرحی از آقای محسن صفری)

نویسنده حسن سالارمنش

تابستان ۱۳۹۸

(تقدیم به دوست هنرمندم سرکار خانم حدیث سیرجانیان)

«ما اکنون در سال ۱۴۱۴ هجری شمسی هستیم»

کاراکترها :

۱. رجب زیرشلواری «پدر خانواده و شهردار شهر تقریباً ۴۰ ساله»
۲. اسد زیرشلواری «پدر رجب تقریباً ۷۰ ساله که گوش هاش سنگین شده»
۳. کبری زیرشلواری «همسر رجب و مدیر گروه کانال تلگرامی اشپزباشی»
۴. صغری زیرشلواری «دختر رجب عاشق بازیگری و تئاتر تقریباً ۲۲ ساله»
۵. ماه سلطان دوشاخه پور «مادر رجب، عاشق فوتبال تقریباً ۶۰ ساله»

۶. گل عنبرتومون چی «بیوه و مادر اکبر، جعفر، اصغر، تقریبا ۵۰ ساله»

۷. اکبرتومون چی «پسر بزرگ گل عنبر باقدی بلندتر از دوبرادر دیگر معروف به اکبر بیکار»

۸. جعفرتومون چی «پسر دوم گل عنبر باقدی متوسط»

۹. اصغرتومون چی «پسر کوچیک گل عنبر باقدی خیلی کوتاه یه متر ونیم که این خصوصیت بیشتر بر اساس ویژگی های ظاهری گروه هنری کمدی سالار نوشته شده است شما می توانید این نقش رابه هر بازیگری که احساس میکنید کارتان رازیبیتر میکند بدهید»

۱۰. شمس الله شرتی مقدم «بازرس ویژه مبارزه با قاچاق ارز و کالا»

صحنه: «دو خانه جدا از هم در یک طرف صحنه خانه شیک همراه با وسایل گران قیمت، مبل، فرش، قاب عکس باابروهای پشمالو، سرویس بهداشتی و آشپزخانه در طرف دیگر صحن که فضای خیلی کم تری اشغال کرده یه خانه کوچک قدیمی مزین به قالی، رخت خواب، بالش، چوب لباسی و.....»

«گوشه از صحنه یک گروه موسیقی نشستند تاهرزگاهی نمایش رابا صداونواختن شاد کنند برخی از صحنه های بیشتر تولید یک موقعیت کمیک هست شما می توانید بدون این که متن به سمت لودگی برود این موقعیت هارادر صحنه گسترش دهید»

«نور می اید همه بازیگران به جز پدر بزرگ و مادر بزرگ که از اول نمایش روی صحنه هستن از انتها سالن باموزیک شاد» بر عهده کارگردان» وارد میشوند پدر بزرگ در حالی که کتاب شاهنامه ای دردست دارد روی صندلی نشسته و مادر بزرگ در حال پوک زدن به قلیان و هم زمان باگوشی لمسی خود کار می کند موسیقی قطع می شود

بازیگران از صحنه خارج می شوند کبری به طرف اشپزخانه می رود  
و مشغول می شود .»

پدر بزرگ : اخی ... بادی وزید و گل پر پر شد....

مادر بزرگ : چه میگی پیر مرد با خودت حرف میزنی

پدر بزرگ : خانم یاد شعری افتادم که سر سنگ قبر مرحوم پدرم نوشته  
بود

مادر بزرگ - اه ... آخرش میدونم تو با این شاهنامه خوندنت دیونه میشی  
«صغری باموزیک شاد وارد می شود و هم زمان باموزیک جارو می  
کشد موسیقی قطع می شود »

صغری «روبه تماشاگران » سلام زیرشلواری هستم ، صغری  
زیرشلواری خانم ها و آقایان به خانه تئاتر کوچک ما خوش اومدین  
فرض کنید امروز ۲۸ اسفند سال ۱۴۱۴ هست و ما تو شهر طهران  
بزرگ میخوایم داستان شهردار معروف شهر را براتون تعریف کنیم  
همون شهرداری که از بدبختی ها خونه همسایه اش هم خبر نداشت  
در تئاتر خونه ما همه جک و جونور با تیپ های شخصیتی مختلف دیده  
میشه ....

پدر بزرگ - «در حالی که شاهنامه میخونه و پفک میخوره » دروغ میگه  
به شکل خنده داری میخنده ... ایول رستم دمش گرم

صغری - خانم ها و آقایان ببخشید معرفی نکردم ایشون پدر بزرگمه یه  
کم گوش هاش سنگینه

کبری - «ما فقط صداشو از تو اشپزخونه میشنویم » صغری دخترم مگه  
دیوونه شدی با کی داری حرف میزنی

صغری - هیچی مامان دارم تمرین تئاتر میکنم

کبری - «صدا از اشپزخونه» لازم نکرده به جای این مسخره بازی ها  
یه جارو بردارخونه را تمیز کن ماشالله میبینی اسد اقا چقد پفک  
میخوره

مادربزرگ - «روبه اسداقا» راست میگی پیرمرد چقد پفک میخوری  
اخرش اسهالو میگیری

پیرمرد - «گوش هاش سنگینه» احسانو گرفتن ....اخرش کجا گرفتنش  
صغری - «درحال جارو کردن» نه بابا بزرگ ،مامان بزرگ با شما  
نبودن

پدربزرگ -پس این پسره گوربه گوری رجب چرا نیومد قرار بود یه  
گوشی انتی رویتی واسم بخره میخوام برم توفضای مجانی  
مادربزرگ -تازه الان ساعت ده هست قول داد تا قبل از تحویل سال  
مار ابرسته تور چندروزه گرجستان

صغری - «درحال جارو کردن ،متعجب» تورچی مادربزرگ!

مادربزرگ -پدربزرگت که گوش هاش سنگینه توکه کرنیستی ،گفتم  
تور چندروزه گرجستان مجهز به هتل سه رویال فلاکس

کبری - «ازتواشپزخونه» سه رویال پلاس منظورتونه ماه سلطان خانم  
مادربزرگ -اره عروس گلم همینه

صغری -مادربزرگ پدر هنوز مارا تا امامزاده شاه عبدالعظیم هم نبرده  
اون وقت شما تو این گرونی پیش از عید تور گرجستان می خواین  
مادربزرگ -خب دخترم ناسلامتی پسرم شهردار شهره اون مار انبره کی  
ببره

کبری- «ازتواشپزخانه» صغری دخترم بس دیگه ازبس جارو کشیدی  
کمرت دولاشد بی زحمت اون گوشی منو روی صندلی بیار ببینم تو  
گروه چه خبره ناسلامتی من مدیرگروه کانال اشپزباشی هستم

صغری -چشم مامان الان میارم

پدربزرگ -صغری دخترم

صغری -بله اقا جون

پدربزرگ -میتونی یه کاری واسم انجام بدی

صغری -چه کاری؟

پدربزرگ -اگر الان پدرت گوشی انتی رویتی واسم آورد یه انتی  
سیروسی روش نصب کن میخوام این پیرزن اطلاعات گوشیمو به  
سرقت نبره

مادر بزرگ -وای عدس اقا بامن بودی

صغری -مادر بزرگ اسد اقا ، عدس اقاچیه

مادر بزرگ -«عصبانی» تو حرف نزن دختره سی و پنج کیلویی

پدر بزرگ -اره باخودت بودم فکر کردی با عمه ات بودم

مادر بزرگ -حالا منو دزد میکنی پیرمرد نکنه هر روز میری سرصف  
نانوایی چشم چرونی پیرزن ها

پدر بزرگ -« درحالی که روی صندلی نشسته عصبانی میشه و باعصا  
روی زمین میکوبه» صداتو بیار پایین پیرزن مگه کار بدی میکنم میرم  
توفضای مجانی من هر هفته کلی پول میدم اوستاگرام

مادر بزرگ -هه هه اوستاگرام ،یه جوری اوستاگرام میکنی یعنی  
میخوای بگی فالورات از من بیشتره من همین دیروز مراسم مشهدی

شاه محمد سر قبرستون یه عکسی گذاشتم منو قبرستون یهویی صدتا  
لایک خورد اقا

پیرمرد-نفهمیدم حالا لایکاتو به رخ من میکشی به حضرت عباس اگر  
طلاق ندادم اسم اسد نیست

کبری -«در همین لحظه با ملاقه و کف گیر از اشپزخانه میدوه» وای  
اسداقا، ماه سلطان خانم چه خبرتونه زشته خونه را گذاشتین روی  
سرتون...

مادر بزرگ -خب عروس گلم تقصیر خودشه به جای این که ولی تایید  
نزدیکه میخوام کادو واست عروسک بگیرم حالا زورش میاد فالوراش  
از من کم تره

پدر بزرگ -«نمیشنوه» من کی واست فالوده بستنی نگرفتم چرا دروغ  
میگی زن

کبری-اسداقا توهم که هر جا کم میاری نمیشنوی

صغری -«روبه تماشاگران» فکر کنم منظور مادر بزرگم ولنتاین بود که  
گذشته... اینا باهم شوخی میکنن از قدیم مثل دوتا قوی سفید عاشق هم  
بودن

کبری-«از پشت اروم اروم میاد و با ملاقه تو سر صغری میزنه» ای خاک  
توسرت توهم که اسکول شدی با این تئاتر بازی کردنت به جای این  
حرف ها برو درس تاریخو بخون که فردا گفتن نادرشاه چگونه  
بر تخت نشست نویسی چهارزانو نشست

صغری-مامان چرا میزنی ناسلامتی تک دختر شهر دار شهرم زشته  
جلوی تماشاگرها

کبری -بیا برو تو اتاقت درستو بخون

«صغری با حالت ناراحتی از صحنه خارج میشه»

پدر بزرگ - «باصدای بلند» زن این دندون ها من چی شدن  
مادر بزرگ - هه... پیر مرد خودت که کری ما که کر نیستیم من چه  
میدونم دندونات کجان

کبری - «بادست تو صورت خود میزنه» وای روم سیاه نگاه همین الان  
یکی از خانم ها خبری فوری گذاشت تو گروه  
مادر بزرگ - در مورد تور چندروزه گرجستانه  
کبری - نه ماه سلطان خانم نوشته زنه در اشپزخانه با کلت شوهر شو  
کشته

پدر بزرگ - «نمیشنوه» چی زنه در اشپزخانه با کلت چکار کرده  
مادر بزرگ - والا این جدا من چندروز پیش شنیدم قیمت یه کیلو گوشت  
بزغاله شده پانصد هزار تومان... «یه کم مکث میکنه سرشو تکون میده  
«بیچاره مردم ....»

«در همین لحظه اهنگ بیچاره فرهاد، بیچاره شیرین از مهدی احمدوند  
به مدت پنج ثانیه پخش میشه که صدای زنگخور گوشی کبری خانم  
هست»

کبری - الو بله .... معلومه کدوم گوری رجب سریع بیا چرا دیر کردی بیا  
پدر مادر تو برسون فرودگاه دیر شده  
مادر بزرگ - کی بود

پدر بزرگ - رجب بود گفت الان مرخصی گرفتم میام  
پدر بزرگ - ماه سلطان، ماه سلطان  
مادر بزرگ - هاهاچته پیر مرد

پدر بزرگ-ها و مرض هاچیه هر وقت گفتم سلطان ،سلطان ....یگو جون  
بله قربان

مادر بزرگ -هه ...تو هم چکار داری

پدر بزرگ -خواستم ببینم این دندان های من چی شده

مادر بزرگ -چه میدونم حتما گذاشتی تو یخچال

پدر بزرگ -کبری عروس گلم ناهار چی درست کردی

کبری -«سرش تو گوشه هست» میرزا قاسمی باتوت فرنگی

پدر بزرگ -میرزا قاسمی تبریزی

مادر بزرگ -«سرش تو گوشه هست» صغری دخترم کجایی بیا ،بیا

درم بیا تو را خدا بیا درم بیار

«صغری وارد میشه و به طرف سرویس بهداشتی میدوه»

صغری -چی شده مادر بزرگ تو سرویس بهداشتی گیر کردی

پدر بزرگ-حتما رفته تو افتابه «به صورت مسخره ای میخنده»

مادر بزرگ -هر هر نخذ پیر مرد مثل بوزینه های قرون وسطی

میخندی

صغری -مادر بزرگ اینجایی من فکر کردم تو سرویس بهداشتی گیر

کردی

مادر بزرگ -ای خاک تو سرت دختره خل چل میگم ریپورت بلاک شدم

بیا از بلاکی درم بیا نمیدونم کدوم بی پدی الکی بلاکم کرد

پدر بزرگ -اخی دلم خنک شده خدا امواتشو بیامرزه هرکی بود

مادر بزرگ -نخیرم خدا امواتشو نیامرزه هرکی بود ،کبری عروس گلم

پس این رجب کی میاد ما را برسون فرودگاه میترسم به سرویس

هو اپیمایی نرسم از تو رجا بمونم



کبری -میاد ماه سلطان خانم نیومد هم با هوایما شخصی میفرستون  
گرجستان

پدربزرگ -والا این پسری که من میشناسم اخرش مارا سوار همین  
ماشین سبکه اسمش چیه که کیفیت نداره وچندوقت پیش زیردست وپا  
شترمچاله شد وقیمتش صدمیلیونه

صغری -هاچ بک پدربزرگ

پدربزرگ -هافبک نه یکی دیگه هست

صغری -اها منظورتون پرایده

پدربزرگ -اها همین پیرمراد

صغری -نه اقا جون پراید مال مردم عادیست ما که خودمون از این  
ماشین قراضه ها سوار نمیشیم

مادر بزرگ -«قیلونو جمع میکنه» وای من که حوصلم سررفته پس  
کی میاد این پسره

صغری -میاد مادر بزرگ عجله نکنید

کبری -ماه سلطان خانم شما الان که بالای ده بار رفتین گرجستان چرا  
اینقد مشتاق تور گرجستانی

مادر بزرگ -دخترم اون تور ارمنستان واذربایجان بود،گرجستان اولین  
بارمه تازه میخوام برم اسکی،شنا،جکوزی

پدر بزرگ -«باصدای بلند» کی گوزی،کی گوزی چرت تهمت میزنی  
پیرزن... اینجوری هم نگاه نکن فکر کردی کارمن بوده

مادر بزرگ -ای وای کبری خانم تور اخدا میبینی توروز روشن دراومده  
دری وری از موی سفیدش خجالت نمیکشه

کبری - راست میگه اسد اقا ، ماه سلطان خانم که چیزی نگفته فقط گفته  
سنا و جکوزی «به طرف اشپزخونه میره»

پدر بزرگ - صغری دخترم خبرنگاری مخترع اوستاگرام وتل کرام کی  
بوده

صغری - وای براوو براوو میخوای دعاشون کنی

پدر بزرگ - «ادعاشو درمیاره» چیه میخوام فحششون بدم یه وقت  
اشتباهی واسه کسی دیگه نره

کبری - «از تو اشپزخونه» وای اسد اقا چکارشون داری تلگرام که  
خوبه چندساله هر روز رجب میخواد فیلترشون کنه من نمیزارم  
«در همین لحظه رجب در حالی که دو لاستیک ماشین در دست داره  
وارد میشه و هم زمان با اهنگ شاد میخونه و میرقصه»

رجب - یه لاستیک دارم تاب نداره ، از خوشکلی ماه نداره ، سه  
، چهار میلیون قیمت داره به کس کسونس نمیدم

لاستیک من رفیق من ،

هم سفر شفیق من ،

لاستیک های من نمونه ان ، دزد های اطراف خونه ان

برو ببر قایم بکن که لاستیکم گرون شده ،

«موسیقی قطع میشه»

صغری - سلام پدر میبینم امروز خیلی خوشحالی

پدر بزرگ - «بلند میشه و به طرف رجب میره اپشو میگیره» شهردارم  
چطوره

رجب - سلام به همگی

مادر بزرگ - پسرم بلیط گرفتی واسمون

رجب -مادر بزار من برسم سلام کنم ،اره گرفتم تا ناهار بخورین  
میرسونمتون فرودگاه

کبری -«از تو اشپزخونه میاد»سلام اقا میبینم امروز خوب اون کمر  
لاغر مرده اتو میچرخونی خبری هست ...این لاستیک ها چیه آوردی  
داخل خونه

رجب -خانم مگه خبر نداری هر دونه از این لاستیک ها شده ده میلیون  
تومان نیارم یکی از تو کوچه در میاره میبره  
«رجب روی صندلی میشینه»

پدر بزرگ -رجب پسرم گوشی اندی رویت واسم آوردی میخوام برم  
توفضا

رجب -بابا گوشی خودمو بهت میدم یه نوشو واسه خودم میخرم  
پدر بزرگ -اصلا نمیخوام گوشی قراضه اتو میخوای بندازی تو شکم  
من

رجب -پدر قراضه چیه این گوشی اپله  
پدر بزرگ -اپله ،یا خپله من نمیخوام من گوشی نو میخوام بعدشم از این  
ها که میزارن تو گوشی نور ابی میزنه داشته باشه

صغری -هندزفری بلوتوث پدر بزرگ

پدر بزرگ -ها دخترم هنج تری گلوکز

صغری - پدرم با اجازه اتون من برم اتاقم درسمو بخونم

رجب -افرین تربچه بابا برو «صغری از صحنه خارج میشه»

مادر بزرگ -اخه یکی نیست بگه پیرمرد تو که گوش هات نمیشنوه  
هندزفری بلوتوث میخوای چکار ...

پدر بزرگ - پیرزن مگه کار کردن باگوشی کار داره تو خودت اولین  
بار که گوشی تو دست گرفتی برعکس گذاشتی دم گوشت و حرف زدی  
«در همین لحظه کبری خانم از داخل اشپزخونه جیغ میکشه»

پدر بزرگ - چی شد کی مرد

کبری - ای وای سوخت

رجب - «به طرف اشپزخونه میدوه» چی غذا سوخت

کبری - «بادستمال گوشیه داره پاک میکنه» نه گوشیم افتاد تو غذا

پدر بزرگ - ای خاک تو سرت کنن عروس گلم

کبری - ای وای اسد اقا این چه طریقه صحبت کردنه

پدر بزرگ - رجب بابا مگه من چی گفتم

رجب -، پدر راست میگه جمله ات قافیه وردیف نداشت

پدر بزرگ - چی جمله ام قابلمه ورفیق نداشت

رجب - هیچی پدر ولس کن

پدر بزرگ - چیه ولس کنم من عمرا دیگه لب به اون غذا نمیزنم

کبری -، «در حال پاک کردن گوشیه با دستمال» مگه چشمه اسد اقا  
ناشکری نکن یه جوری حرف میزنی انگاری عمدی گوشیمو انداختم  
توقابلمه

پدر بزرگ -، توبه، توبه من از اون غذا دیگه نمیخورم اخه کی غذا

موبایل میخوره

مادر بزرگ - کارد بخوره به شکمت پیرمرد میخوام نخوری سه هفت

سال

کبری - وای واقعا هیچی نمیگم احترام موی سفیدشو دارم هرچه  
از زبونش درمیاد میگه

پدر بزرگ - «توسر رجب میزنه» ای خاک توسرت کنن رجب ده بار  
بهت گفتم بیا دختر کوچیکه مظفرو بگیر قبول نکردی ادم لز دور  
نگاهش میکرد انگاری هلو... یخ در بهشت

کبری - پسرت خیلی هم از خداهش باشه که من همسرش شدم فکر میکنی  
چون شهرداره میتونست هر زن شیرینی مثل منو بگیره «باناز و عشوه  
»

پدر بزرگ - «ادعاشو درمیاره» تو شیرینی والا تو از ترشی هم ترش  
تری ترشی بادمجون ... اگر پسر من تورا نمیگرفت الان ترشیده بودی  
کبری - واقعا که چرا هیچی نمیگی رجب پدرت هرچه از دهنش درمیاد  
میگه

رجب - پدر کبری راست میگه زشته این حرف های در شان شما نیست  
، بعدشم اون که عمدی گوشو ننداخت تو قابلمه

پدر بزرگ - ای خاک عالم توسرت رجب که اینقد زن ذلیلی خجالت  
نمیکشی شهردار شهری یه دختر پنجاه وسه کیلوونیمی چه جوری با  
پدرت حرف میزنه من بودم طلاقش میدادم چهارجفت همسر میگرفتم  
مادر بزرگ - واخ واخ واخ چهارجفت همسر فکر میکنی پنجاه سال  
پیش که گونی گونی زن میگرفتن خدابگم چکارت کنه پدر که منو به  
هیولا دادی

پدر بزرگ - پدرت که تورا من نداد بلکه تورا به من انداخت

رجب - «عصبانی میشه» پدرسه دیگه سرمون رفت

پدر بزرگ - «نمیشنوه» سلمون رفت ، سلمون کجارت

رجب -سلمون کیه ،ای بابا من گفتم سرمون رفت پدر پدر بزرگ -من  
نمیدونم سلمونو بفرست سه چهار دست کباب ترکی بگیر بز نیم تو رگ  
من از اون غذا نمیخورم

رجب -،باشه پدر چشم سلمونو میفرستم ،فقط خواهش این بحثو تموم  
کنید

کبری -رجب حالا چکار کنم من نمیتونم بدون گوشی سر کنم خیلی  
عادت کردم به گوشیم

رجب -اشکالی نداره خودتو ناراحت نکن گوشی خودمو بهت میدم  
مادر بزرگ -کبری عروس گلم مگه قیمت گوشیت چقدر بوده

کبری -ده میلیون

پدر بزرگ -پوند یا دلار

مادر بزرگ -،چه عجب اینو درست شنید پیر مرد مگه حالت خوش  
نیست ده میلیون دلار قیمت لیونل مسی هم نبود

پدر بزرگ -خودت لوسی پیرزن حی هیچی نمیگم

«صغری درحالی که کتابی در دست داره وارد میشه»

صغری -مادر کی رمز وای فایو عوض کرده

رجب -دخترم من عوض کردم مگه تو درس نداری هرسری من ده  
گیگ اینترنت مبخرم به ۲۴ ساعت هم نمیکشه تموم میشه

پدر بزرگ -همه اش تقصیر این پیرزنه خودم دیشب باچشم های خودم  
دیدم بازی حالکه ۰۴ المانو با رال سوسیسی داد اسپانیا راکامل دانلود  
کرد

مادر بزرگ -پیر مرد تو چه میدونی از چمپیونز لیگ اروپا

پدر بزرگ - هر فحشی که دادی به خودت دادی بعدشم چموشی لنگی هم  
خودتی پیرزن

کبری - خب راست میگه ماه سلطان خانم شما که نمیخواین از جیب  
خودتون خرج کنید

مادر بزرگ - وای کبری خانم مثل خودتم که همه اش تو گوگل میچرخه  
پدر بزرگ - «باصدای بلند» کی تو گل میچرخه من همه اش میرم  
پارک ورزش میکنه

مادر بزرگ - هه پیر مرد... تو هم نمیشنوی هر لحظه یه چی میگه  
رجب - «روبه صغری» تو که هنوز اینجا وایسادی مثل بزنگاه میکنی  
دختر

صغری - خب چکار کنم پدر

رجب - برو خب درستو بخون

صغری - خب پدر من باید جزوه درس فیزیکیمو دانلود کنم امتحان دارم  
رجب - لازم نکرده از امروز دیگه کسی حق نداره دست به وای فایو  
بزنه رمزشو تغییر دادم

«صغری ناراحت میشه و صحنه راترک میکنه»

مادر بزرگ - رجب پسرم راست میگه خدا خیرت بده مادر اگر میشه  
رمزشو بگو میخوام چند عکس دانلود کنم

رجب - عکس چی دانلود کنی مادر

پدر بزرگ - «به شکل خنده داری میخنده» عکس دایی ناصرشو  
دانلود کنه که چندسال پیش رفت زیر تراکتور و مرد و نسلش منقرض شد

مادر بزرگ - حالا دایی ناصر منو مسخره میکنی هرچی بود بهتر  
از دایی فیروز ته که هرچه از نیم رخ نگاهش میکردم شبیه دورخیز الاغ  
بود

رجب - اه بس کنید اجاجون ، مادر شما که سنی ازتون گذشت ، به  
خدا سرمون رفت

پدر بزرگ - «نمیشنوه» سلمون رفت ... ای نره ونیاد دوساعته رفته  
کباب ترکی بگیره هنوز نیومه

کبری - ماه سلطان خانم نگفتی عکس چیو میخوای داندلود کنی

مادر بزرگ - عکس چندتا دماغ میخواستم داندلود کنم میخوام برم  
گرجستان دماغمو عمل کنم میگن دکترهای خوبی داره لایکچری

پدر بزرگ - مگه از روی جنازه من رد بشی بزارم دماغتو ببری

مادر بزرگ - به تو چه پیرمرد دماغ خودمه اختیارشو دارم

رجب - خب راست میگه مادر جون مگه دماغتون چشمه فقط یه کم  
گوشتیبه

کبری - رجب خب من بهش پیشنهاد دادم اخه شب تا صبح دماغش مثل  
قطار سوت میکشه نمیزاره بخوابیم

رجب - خانم مگه پلوپزه سوت میکشه تازه اشم فکر نکنم نیاز به  
جراحی پلاستیک داشته باشه

پدر بزرگ - رجب پسر من خانواده مادرت همه اشون به دماغ های گنده  
معروف بودن از دایی ناصرش بگیر تا دایی یاسرش «به شکل مسخره  
ای می خنده»

مادر بزرگ - نخند پیرمرد حالا خانواده مارا مسخره میکنی هرچه باشه  
بهتر از خانواده شماست که همه ابروهاتو شبیه دکتر جغوله



پدر بزرگ - اصلا من چکارت دارم برو دماغتو ببر بنداز جلوی سگ  
ها یه کمپتین... کمپیتوین چیه حمایت از سگ ها راه بنداز  
«در همین لحظه صغری در حالی که کتابی در دست دارد وارد میشود  
»

صغری - وای براو.. براو... پدر بزرگ من عاشق سگم  
پدر بزرگ - اینوباش دختره سی وسه کیلویی عاشق پدر بزرگش نیست  
عاشق سگه زمونه عوض شده

صغری - «روبه تماشاگران» خانم ها واقایون فکر کنم منظور  
پدر بزرگم کمپین حمایت از حیوانات بود

رجب - باکی حرف میزنی دختر مگه خل شدی

کبری - والا چی بگم رجب اقا این دختر خل وچلت مارا کشت جدیدا  
زیادهذیون میگه بهتره بفرستیش یه چندسالی خارج شاید اونجا محیطش  
بهتر باشه

صغری - وای مامان هذیون چیه ،خب من عاشق بازیگریم

رجب - باشه دخترم خودم میفرستم خارج کلاس های بازیگری

صغری - مرسی بهترین بابا دنیا

پدر بزرگ - رجب پسرم پس این گوشی انتی رویتت چی شده میخوام  
برم توفضا

رجب - پدر بهت پول میدم برو همون گرجستان بخر تازه اشم خیلی  
ارزون تر از اینجاست

پدر بزرگ - ای خاک تو سرت کنن پس چرا الکی هر روز میگی کالا  
و محصول ایرانی بخرین

رجب - «می خندد» ای بابا پدر ما و اسه مردم می‌گیم و اسه خانواده  
خودمون که نمی‌گیم

پدر بزرگ - «لپ رجبو میکشه» میدونم تو چقدر پدر سوختی همه حقه  
باز هات به خودم رفته

مادر بزرگ - رجب مادر راسته که میگن تو گرجستان سی ساله تورم  
صفره

رجب - نه مادر صفر که نیست ولی خیلی پایینه

پدر بزرگ - رجب من الان گوشی میخوام میخوام قبل از رفتنم به  
گرجستان یه لپو بزارم

صغری - لایو پدر بزرگ، لپو چیه

رجب - باشه پدر کشتیمو بیا این گوشی اندروید خودمو بگیر

پدر بزرگ - دست گلت درد نکنه پسر صغری دخترم اگر میتونی بیا  
اوستاگرام، تل کرم طلایی، لپو، وایس تاب، انتی فیروز، وایزر، بازار، ازار  
همه اشو نصب کن

مادر بزرگ - پیر مرد تو اول اسمشونو یاد بگیر بعد وصلشون کن

صغری - «گوشی رامیگیره» چشم اقا جون

کبری - واقعا که رجب گوشی که میخواستی بدی به من دادی پدرت  
«ناراحت میشه و از صحنه خارج میشه»

رجب - کبری صبر کن کارت دارم

پدر بزرگ - ولش کن پسر بازار الان خودم صدجفت دختر تو اوستاگرام  
واست پیدا میکنم اوستاگرام پره از دختر

صغری - بیا اقا جون اینم گوشی همه چیو نصب کردم

پدر بزرگ - دست گلت درد نکنه دخترم «با دستمال عینک ته استکانی  
ذره بینی خودشو پاک میکنه»

خانم این عکس کیه گذاشتی پروبالت

مادر بزرگ - مار ادونا

پدر بزرگ - «نمیشنوه» مار اناکوندا دیگه چه جونوریه

صغری - وای پدر بزرگ عکس یه فوتبالیست ارژانتینییه

مادر بزرگ - پیر مرد توجه میدونی از فوتبال من شنیدم میگن خیلی  
پولداره اون کارتونی که گرگه میخواست اون خروس بیچاره رابگیره  
چی بود اسمش ...

رجب - میگ میگ

مادر بزرگ - اره پسر م میگ میگ ، میگن مار ادونا پول داده به  
کارگردانش تا واسه پسرش یه کارتونی دیگه بسازه که اخرش گرگه  
بتونه اون خروس بیچاره رابه دام بندازه

پدر بزرگ - میگم پیرزن خجالت نمیکشی خودت شوهر به این خوشتیپی  
وسر حالی وجنتلمنی داری میری عکس یه جوون خارجی میزاری  
پروبالت

مادر بزرگ - خب پیر مرد مگه از چشم ونظر مردم میشه عکس گذاشت  
پروفایل

پدر بزرگ - خب خانم عکس سه در چهار خودتو نمیزاری عکس جوونی  
ها منو بزار

رجب - پدر کدوم عکس ، من تاجایی که یادمه فقط یه عکس از جوونی  
هات داری که کنار یه باغ تماته داری قدم میزنی روت هم اونوره

پدر بزرگ - نه پسر م یه عکس دیگه هم دارم بازیر شلواری وسبیل  
ویازلفی چکمه ای اونو بزاره

مادر بزرگ - لازم نکرده هنوز که هنوزه مردم دارن میگت زیرشلواری چه فامیلیه اون وقت برم عکس عتیقه زیرشلواری تور ابرارم پروفایلم صغری - خب راست میگه مادر بزرگ منم هر روز دوستانم تودانشگاه مسخره ام میکنن میگن دختر شهرداره اسم پدر بزرگش عدس زیرشلواریه اینم شده فامیلی ....

پدر بزرگ - «عصبانی» خفه اشو دختره پرروح، اخه سکینه دریایی حیف نیست تو نوه خاندان زیرشلواری هستی

صغری - وای اقا جون حرف دهننتو بفهمه، درست صحبت کنید احترام موی سفیدتو دارم حی هیچی نمیگم پدر شما یه چیزی بگین «بغض میکنه و از صحنه خارج میشه»

رجب - صغری تریچه بابا صبر کن ... اخه پدر راست میگه صغری که بچه نیست ماشالله سنی ازتون گذشته

پدر بزرگ - خب پسر من الان دوساعته میگم دندون های منو بیاره نمیاره بعد درمیاد میگه عدس زیرشلواری هم شده فامیل

مادر بزرگ - خب راست میگه زیرشلواری هم شده فامیل، رجب پسر من توکه هر روز میری سرکار یه سربرو ثبت احوال این فامیلی مسخره رو عوض کن به خدا زشته تلویزیون بگه زیرشلواری شهردار افزود ....

رجب - باشه چشم مادر خودم هم توفکرش بودم

پدر بزرگ - حالا فامیلی من شده مسخره تو بهتر از فامیلی خودت نیست خانم دوشاخه پور

مادر بزرگ - نخیر هم تازه دوشاخه پور به اسم هم میاد ماه سلطان دوشاخه پور

پدر بزرگ - «ادعاشو درمیاره» ماه سلطان دوشاخه پور

مادر بزرگ - از موی سفیدت خجالت بکش پیر مرد  
پدر بزرگ - «یک صفحه از شاهنامه فردوسی باز میکنه» فایده نداره  
جواب عجوزه ای مثل تورا باید با شاهنامه داد  
(بروگم شو ای پیرزن الدنگ / یکی صد مرد جنگی وتیر خدنگ))  
مادر بزرگ - وای .. وای ... اوه یکی نمیدونه فکر میکنه شاهنامه را تو  
نوشتی ، حالا شاهنامه اتو به رخ من میکشی  
(خطاکاری ای پیرنادون / برو بگرد دنبال دندون))  
رجب - وای وای سرمون رفت .. بسه دیگه  
پدر بزرگ - «نمیشنوه» سلمون رفت .. توهم که دوساعته حی میگی  
سلمون رفت .. سلمون رفت پس چرا این سلمون ناهار نیاورد هنوز  
رجب - نمیخواه پدر میریم همون بیرون یه غذایی واستون میگیرم  
، بلندشین تاببرمتون فرودگاه  
مادر بزرگ - پسرم تور چندروزه گرفتی  
رجب - تور دو هفته مادر  
پدر بزرگ - دستت درد نکنه پسرم ولی حیف که سفر کردن مجردی  
خوش بود نه بامادرت  
مادر بزرگ - مجبور نیستی بامن بیای برو بافرندهات برو  
پدر بزرگ - فرندهات دیگه چیه ، خانم میشه فارسی صحبت کنی من  
متوجه نمیشم  
رجب - بیاین دیگه دیر شده ساک هاتون یادتون نره  
«رجب دو لاستیکو بر میداره و هر سه از صحنه خارج میشن»  
«پرده دوم»

«گل عنبر درحالی که مقداری رخت و تشتی در دست دارد وارد میشود  
افتابه را پرازاب میکنه و مشغول رخت شستن می شود»

گل عنبر-تورا خدا خودتون ببینید این لباس ها را بندازی تو دریای خزر  
قسم میخورم صدکیلو ماهی خاویار حروم میکنند ، مردم پسر دارن منم  
دلخوشه پسر دارم خدا ازت نگذره خان بابا خان که این سه نره غولو  
به جون من انداختی تا کی باید این لباس های مرده شویی این  
هار ابشورم

«در همین لحظه اکبر، جعفر، اصغر هر سه بالباس مسخره بااهنگ شاد  
«بر عهده کارگردان» وارد میشن و می رقصن موسیقی قطع می شود  
««

گل عنبر-چه خبر تونه پدر سوخته ها گرد و خاک به راه انداختن  
اکبر-سلام ننه

جعفر-سلام ننه

اصغر-سلام گل عنبر

گل عنبر-گل عنبر و مرض هنوز یادنگرفتی به مادرت درست سلام کنی  
اصغر-مادر به جون این اکبر دراز همیشه یادم میره اکبر-اصغر حرف  
نزن که میزنمت که مثل قاب عکس مرحوم پدر به دیوار بچسبی

گل عنبر-کدوم گوری بودین کار پیدا کردین  
جعفر-ننه کار از کجا پیدا میشه

گل عنبر -من نمیدونم امروز تا فردا یه کاری پیدا کنید آقای شلوارلی  
اجاره خونه اشو میخواد

اکبر-ننه شلوارلی نه آقای شلوارلو ...

گل عنبر-خب آقای شلوارلو ، میگی چه کار کنم هرچه زیر شلوارلی  
و شلوار و خشتک و تومونه دور من جمع شدین

اصغر- «جورابشو در میاره بومیکنه» ننه کارتون نباشه اگر این جورابمو هم بفروشم تموم قسط های اجاره خونه اتونو میدم

جعفر- «گردن اصغرو میگیره واروم فشارمیده» حرف نزن ،حرف نزن اصغرساکت میشی یامثل غازخفه ات کنم

گل عنبر-ای وای جعفر ول کن داداشتو چکارش داری

اکبر -خب راست میگه مادر همه اش چرت وپرت میگه اخه کی این جوراب های گندتورامیخواد

اصغر-اکبر توجه کارمن داری اندازه فسیلی عمرکردی ،هنوزکه هنوزه پول کارت شارژتو از ننه میگیری

اکبر-ننه تحویل بگیرید بچه اتون به اندازه دسته کلنگی نمیاد زبونش دومتره احترام بزرگ ترهم سرش نمیشه

گل عنبر-والا من نمیدونم از دست شما سه تاپسر کجافرارکنم خدارحمت کنه پدرتونو اگر الان زنده بود این وضع مانبود

اصغر-ننه گل عنبر مگه یادتون رفت مرحوم پدر خودش هم از صبح تا شب توخونه خواب بود فقط منتظر بود بیست وششم هر ماه برسه

جعفر-بیست وشش ماه دیگه چه روزیه

اکبر- «می خنده» خب کودن روز ولنتاینه

جعفر-اصلا هم خنده دار نبود خودتو مسخره کن

اصغر-ای بابا جعفر تو چقد خنگی بابا روزیه که یارانه ها به حساب خانوارها میریزه .....

گل عنبر خفه شید مادرمرده ها حالا کارتون به جایی رسیده که پدرتونو مسخره میکنید یه نگاهی به خونه همسایه بندازین زیرشلواری خودشه ویه دختر وضع اون ها راببین وضع مارا ببین

اصغر-خب ننه زیرشلواری مگه نمیدونی شهردار شهره بایدم وضع  
مالیش خوب باشه مثل این اکبر درازه که فقط آگهی استخدام میخونه  
اکبر-اصغر...

اصغر-هاچته

اکبر-میدونی هر وقت نگاهت میکنم یادچی می افتم، یاد دسته کلنگی  
میافتم که مدام تو گل گیر میکنه خب احمق مگه تقصیر منه تو مملکت  
کار نیست

جعفر-یادش بخیر قبلا کلی کار بود، بازار بود، پول بود، مردم گونی گونی  
زن میگرفتن ولی الان هیچی پیدا نمیشه

اکبر-چه میگی جعفر همین الان هم کار هست پول هست، زن هست  
ولی واسه یه عده خاصی

اصغر-وای اکبر گفتی زن، میگم ننه دختر آقای زیرشلواری رادیدی  
گل عنبر-اره خودیدم کی چی

اصغر-خوش به حالت من ندیدم ولی عکسشو تو گوشی فتح الله  
پسر همسایه دیدم خیلی دختر تروتمیزه

گل عنبر-خب تروتمیزه چکارش داری

اکبر-اصغر تو چه کار دختر مردم داری نبینم دور ور این دختره  
بچرخ

جعفر-حالا به فرض اینکه دختر خوبی باشه فکر کردی باتو ازدواج  
میکنه یابو

اصغر-په نه په باتو ازدواج میکنه خیلی هم دلش بخواد بامن ازدواج  
کنه



اکبر - اعتماد به نفست از ناحیه سینوس صدو هشتاد درجه تو حلقه ام  
اصغر

اصغر - بره تو حلقه که در نیاد حسودا

جعفر - اصغر به همین خیال باش من مرده باشم بزارم شما دوتا دختر  
زیر شلواری رابگیرین

گل عنبر - جعفر تو هم اره ...

جعفر - ننه مگه جعفر دل نداره

اکبر - یعنی شما دوتا عقل و شعور ندارین وقتی پسر بزرگ تر و ایساده  
نباید اسم زن بیارین ، ننه تو یه چیزی بهشون بگو

گل عنبر - یعنی خاک عالم تو سر سه تاتون نه کار درست حسابی دارین  
، نه پول ، نه خونه اونوقت اینم از زن گرفتن و عاشق شدنتون فکر کردین  
اقای زیر شلواری عاشق و چشم و ابروتونه میگه بیاین مفتی و چفتی  
دخترمو بردارین ببرین

اصغر - ننه تو اصغر و دست کم گرفتی فکر کردی مثل این دوتا بی  
خواصم من کار پیدا میکنم

اکبر - تو ... تو مال این حرفایی

اصغر - مگه من چمه ... تازه یه کاری هست اگر بگیره خیلی پول توشه

گل عنبر - راست میگی اصغر ... من از اولشم میدونستم تو از این دوتا  
داداشت باهوش تری همه چیت به مرحوم خدایا مرز پدرت رفته

اصغر - ننه ننه این جوری نفر مایید خدانکنه من همی چیم مثل اون  
مرحوم باشه اگر اینجوری بود سرمو میزدم تو یخچال

گل عنبر - خب اصغر پسرم نگفتی چه کاریه خصوصیه یادولتی

اصغر - ننه ننه تجاریه

جعفر- «متعجب» کار تجاری اونم تو ... خب بگو ببینم چه کاریه

اصغر- بز نیم تو کار قاچاق خرید و فروش خر

گل عنبر- تف تو روحت اصغر با این کارت ، لازم نکرده بیا کمک کن  
اب این رخت ها رابچکونم

جعفر- «تو سر اصغر میزنه» ای خاک تو سرت با این فکرت

اکبر- تازه اشم این لباسی و تپیی که توزدی خیلی هم بهت میاد به نظرم  
برو دنبال علاقه ات

اصغر- تو حرف نزن دراز «کنار ننه گل عنبر میشینه و و اب رخت ها  
را بادست میچکونه» ولی ننه شما که خبر ندارین من شنیدم تو  
ارمنستان کلی پول بابت خرمیدن ، راحت میبریم سرمرز باقیمت مناسب  
میفرستیم خارج «در حال چکوندن اب لباس ها میخوره زمین»

گل عنبر- وای روم سیاه کجایی خان بابا خان تابینی پسر هات  
از بیکاری میخوان برن دور کار خلاف اصغر- ننه کار خلاف چیه ... مگه  
خر فروشی قاچاقه

اکبر- خب خر ، خراز کجا پیدا کنیم

اصغر- خب خر مگه من باتو بودم من به ننه گفتم

جعفر- ای بابا خر تو خر شد فایده نداره این کار بریم سراغ یه کار دیگه

گل عنبر- اصغر اون چاک ظریف دهن تو میبندی یا ببندمش

اصغر- ولی ننه ...

گل عنبر- ننه وزهر مار بس کنید نمیخوام دنبال هیچ کاری برین تو این  
مملکت از گشنگی هم بمیریم بهتر از کار خلافه

اصغر- خب ننه ما الان سنی از مون گذشته وقت از دو اجمونه دوقرش  
پول تو جیبمون نیست مثلا همین اکبر دراز هنوز که هنوزه پول کارت  
شارژ شو شما میدین

اکبر- اصغر میزمنت تا به روغن سوزی بیفتی ، توچرا همه اش  
گیرمیدی به من

گل عنبر- بسه دیگه سرم رفت به نظرم همین دخترزیرشلواری  
دختر خوبیه ، خودمم راضیم اگر خدا قبول کنه یکیت بشین  
دومادزیرشلواری دوتا دیگه اتونو هم میزاره تو یه کارخونه ای شرکتی  
چیزی ...

جعفر- تازه اشم زندگی مون از این رو به اون رو میشه

اصغر- ننه کارتون نباشه ، این کارا اوستا اصغره خودم واست مخشو  
میزنم عروسش میکنم واست

گل عنبر- خدا از دهنش بشنوه ... من شب روز دعاتون میکنم هر سه  
تاتون خوشبخت بشین

اکبر- اصغر تو میخوای مخ دختر شهردار را بزنی تو هنوز فرق بین  
مغز و مخو نمیدونی حالا میخوای مخ بزنی

اصغر- خب داداش مگه مخ زدن هم کارداره ... اولین کار میری گوشه  
اندروید فتح الله شاطر نانوایی رامیگیرم یه اینستاگرامی روش نصب  
میکم سه چهارتا عکس فوتشاپ میکنم میزارم پروفایلم راحت مخشو  
میزنم توفضای مجازی

جعفر- به همین خیال باش فکر کردی اون بانوزلیخا زن بوتیفاره توهم  
عزیزمصر که همین جوری عاشقت بشه اون خودش الان هزارتا  
خواستگارداره

اصغر- میگم ننه تو کاری از دستت برنمیاد

گل عنبر- چه کاری مثلا

اصغر-مثلا برو پیش خدابس زن همسایه هست که دعا و فال و طلسم اینا میکنن ،بهش بگو بختشو ببند که به جز اصغر به کسی دل نبنده  
گل عنبر-وای مارنیشت بزنه پسر،یعنی میگی برم بخت دختر مردمو ببندم

اصغر-اره ننه برو دمشو ببند اصلا مخشو تعطیل کن  
گل عنبر-راست میگی فکر بدی نیست می ارزه تامن برم پیش خدابس ببینم چه کاری میتونم واسه شما انجام بدم  
«گل عنبراماده میشه از صحنه خارج بشه»

اکبر-ننه صبرکن

گل عنبر-چته اکبر

اکبر-ننه الان این کارتون خلاف منشور ملله شما دارین تبیعض قائل میشین الان من پسر بزرگ ترم میخوای واسه این نیم وجبی تورش کنی  
گل عنبر-هه توهم حالا من که نگفتم واسه اصغر تورش کنم گفتم برم ببینم اصلا راهی داره  
«گل عنبر از صحنه خارج میشه»

اکبر-«حقه اصغرو میگیره» فکر کردی خیلی زرنگی میتونی اون دخترو از من بگیری توچرا نمیفهمی من به او علاقه دارم  
اصغر-هه ول کن حقه امو حالا اگر اون قبول کرد دودستی میدمش به تو میگم من شرایط ازدواج ندارم  
اکبر-راست میگی داداش  
اصغر-اره دروغم چیه

اکبر-«توسر اصغرو میبوسه»ای قربونت برم داداش

جعفر- نفهمیدم چی شد میبینم داداش ها خودشون توافقات نهایی را انجام  
دادن پس من چی

اصغر-، خب تو بیا منو بگیر ، چکارت کنم

اکبر- جعفر حالا اصغر شرایط منو درک کردتو چرا درک نمیکنی دختر  
زیاده برو دختر خداسو بگیر

جعفر -نخیر من قبول نمیکنم تو بری شهر داربشی من برم دختر یه  
کولی دعانویسو بگیرم

اکبر- خب جعفر مگه دعانویس چشه الان حقوقش چهار برابر یه برنامه  
نویسه تو ایران

اصغر- اکبر داداش متاسفم جعفر راست میگه منم نمیتونم دودستی دختر  
زیرشلواریو تقدیمت کنم

اکبر -ولی تو قول دادی چنددقیقه پیش زدی زیرحرفت

اصغر-یه جوری میگی زدی زیرحرفت انگاری توافق نامه فرجام بود  
که چندسال پیش عمو تراب پاره اش کرد

جعفر- داداش اصغر برجام ، فرجام چیه

اصغر-چه میدونم والا این چندسال اخیر کلی توافق نامه انجام شده که  
ادم گیج میشه امروز همه اشو تو امتحان تاریخ اشتباه نوشتم

اکبر- اصلا یکی نیست بگه اخه اصغرکی حاضره زن تو بشه که  
هرروز تا لنگ ظهر خوابی

جعفر -اره والا بعدشم فکر میکنی تاچندصبح دیگه حی من  
تور اباز نگوله بیدار کنم بزمچه

اصغر- اصلا هم اینطوری نیست واین ربطی باحس گشادبودن من نداره  
چون من واسه تک تک لحظه هازندگیم برنامه دارم ازلباس پوشیدنم  
بگیر تا خوابم

اکبر -توبرنامه داری؟

اصغر -اره خوب

اکبر-تورا هرروز مادر به زور میفرسته حموم تادوش بگیری  
جعفر -تازه اشم یکی نیست بگه اصغر تو قدت به این حرفا میخوره که  
میخوای دختر زیرشلواری رابگیری

اصغر-خب داداش چکار به قدم داری مگه میخوام لامپشو عوض کنم  
یامیخ به دیوار بکوبم

اکبر-«می خندد» یه نگاهی به خشتکت بنداز تو بلد نیستی خشتکتو  
بدوزی حالا زن میخوای

اصغر-خب زنو میگیرم که خشتک شلوارمو بدوزه خودم که خشتکمو  
نمیدوزم ،من اصلا حوصله کل کل با شما دوتا راندارم الان میرم ننه  
را برمیدارم میبرم خونه زیرشلواری  
«اصغر از صحنه خارج میشه»

اکبر-کجا داره میره جعفر

جعفر-بهتره جلوشو بگیریم تا ابرومونو نبرده

«اکبر و جعفر به دنبال اصغر از صحنه خارج میشن»

پرده سوم

«رجب و کبری درحالی که مقدارسبزی ومیوه و وسایل خرید در دست  
دارن وارد می شین»

کبری-اخیش خوب شد رفتن دوساعته توفروودگاه مارا علاف خودشون  
کردن رجب -میگی چه کارکنم خانم خودتون که بهتر اخلاق گندپدرمنو  
میدونی «به سمت دستشویی میره»

کبری - کجا میری

رجب - یک ساعت برم دستشویی

کبری - یک ساعت چه خبرته مگه میخوای ماشین ببری کارواش

رجب - خب میخوام فکرکنم خانم

کبری - خب دیوونه همین جا بشین فکرکن

رجب - نه خانم اونجا راحت ترم فکر ادم بهتر باز همیشه

«رجب وارد سرویس بهداشتی میشه و مافقط صدای او را میشنویم»

کبری - نگفتی رجب به چه میخواستی فکر کنی

رجب - هیچی خانم درمورد طرح استیضاح وزیر چاه و شیرالاته

کبری - رجب اخه این چه زندگیه که ماداریم ناسلامتی توشهرداری

رجب - چشمه زن ناشکری کن قربون چشم های قورباغه ات برم خیلی

ها تو این مملکت هستن که نون واسه خوردن ندارن

کبری - خب مثلا توجه غلطی میکنی ، هیچ کاری واسه مردم بیچاره

نمیکنی حداقل ما رابفرست مسافرت میدونی الان یه هفته مسافرت

نرفتم

رجب - خب خانم من ادم میشناسم که هنوز ده ساله مسافرت نرفته اون

وقت تو میگی یه هفته ، تو اصلا درک میکنی من کجام

کبری - کجایی خوب

رجب - یه جای خیلی خوب یه جایی که به ادم آرامش میده

کبری - «می خنده» ساکت شو دیوونه الان چکار میکنی تو ساعته اون

تو

رجب -خانم تو دستشویی چکار میکنن بزار الان دیگه تموم میشه میام  
پیشت شکلات من

کبری -تو که هم نصف عمر تو تو دستشویی گذروندی

کبری -خب خانم مشکل گوراشی گرفتم تازه هم یه بوس گرفتم

کبری -«عصبانی میشه» وای نفهمیدم چی گفتی ،ازکی بوس گرفتی  
فکرکردی چون شهرداری هر غلطی میتونی انجام بدی میخوای پیام  
اون سرویس بهداشتی رو روسرت خراب کنم

رجب -خانم چرا جوش میزنی میگم بیوس گرفتم بیوس

کبری -اها بیماری بیوس گرفتی الهی به حق هفتادوتن کوفت بگیری  
،زودباش بیا بیرون یه کم حرف بزنینم

رجب -باشه قندعسلم یه چایی سیاه زغالی درست کن الان میام

کبری -ای مرگ بگیری چکار میکنی دوساعته اون تو خفه نشدی

رجب -خانم تمومه مرحله اخر عملیاته

کبری -«متعجب» عملیات ،کدوم عملیات !؟

رجب -عملیات پاک سازی دروازه غار

کبری -«می خنده» مسخره رجب -«داد میزنه» ای وای ،ای وای  
سوخت .. سوخت

کبری -ای وای روم سیاه چی سوخت چیزی که روشعله گاز نیست

رجب -بابا کبری چقد خنگی اون لامصب سوخت صدبارگفتم اون  
شیرابی که ابش داغه قرمز بزنی روش نه ابی

کبری -«می خندد»

رجب -خانم نخند مگه تراژدی منو وشیراب واون لامصب هم خنده  
داره



کبری-خب بیا بیرون چه خبرته مگه رفتی جلسه پشت درب های بسته

«در همین لحظه رجب درحالی که بین پاهاش سوخته وله شده باقدم

های غیرعادی میاد بیرون وروی صندلی میشینه»

کبری-ای وای چرا اینجوری راه میری

رجب-خب چکارکنم خانم میخوای مثل کانگورو واست پرش سه گام

بزنم ،میینی که اب داغ سوختم

کبری -جدی گفتی سوختی

رجب -دروغم چیه خانم خمیردندون هست واسم بیاری

کبری -خمیردندون میخوای چکار

رجب -خب میخوام به سرم بمالم چه سوالاتی میپرسی ،خب خانم

خمیردندون واسه سوختگی خوبه

کبری -اها واسه سوختگی میخوای فکر کردم واسه دندونات میخوای

،روی میز روشویی هست

«رجب دوباره بلند میشه وباقدم های غیرعادی وپاهای حاصل

ازسوختگی به سمت سرویس بهداشتی بره»

کبری -هاکجا میری

رجب -صبرکن الان میام

کبری -«جلوشو صد میکنه» گفتم کجا

رجب -«گردنشو خم میکنه وبا انگشت به سرویس بهداشتی اشاره

میکنه» اونجا ...

کبری -لازم نکرده برو سرصندلی ات بشین الان دوساعته میری اونجا

نمیای بیرون

رجب-«بالتماس» کبری خواهش میکنم ،باور کن درد میکنه قول میدم  
زودمیا بیرون ،جان صغری بزار برم

کبری-گفتم نه برو سرجات بشین راهی نداره

رجب -«بالتماس» کبری تور اخدا بزار برم قول میدم یه بسته  
۱۰۰گیگ اینترنت یک ماهه واست فعال کنم

کبری -گفتم نه برو ،راهی نداره برو سرجات بشین

رجب -خب خانم سرویس بهداشتی رفتن من چه ضرری به شما میزنه  
کبری-ضرر داشته باشه یا نداشته باشه من نمیزارم بری ،برو سرجات  
بشین

«رجب باقدم های غیر عادی وپاهای له شده به سمت صندلی میره  
ومیشینه»

کبری -تا توباشی اینقدری سرویس بهداشتی

رجب -تر بچه بابا کجارفته

کبری -حتما رفته تئاتر شهر تئاتر بیینه

رجب -خانم حیف نیست اینقد پول مفت میده هرروز میره چهارتاعکس  
با این سلبریتی ها میگیره میزاره اینستاگرام

کبری -خب اقا شما که خبر ندارین که ماه ها واسه این تئاترها زحمت  
میکشن هرچقد پول بدی باز کمه

رجب -خب خانم تئاتر هم تئاتر های قدیم نه الان که فقط به خاطر درآمد  
زایی چندتا از این بازیگر هاسرشناس سینما رامیارن بازی میکنن ،قبلا  
یه زیرحوضی ،روحوضی ،بقالی ،نقالی بود الان همه اش تقلیدی وترجمه  
شده متون غربی

کبری -والا چی بگم خوبه که یادم او مد یه چهار تومانی پول بهم بده  
نیاز دارم

رجب -چهار تومانو میخوای چکار «دست تو جیب خود میکنه ویک  
پنج هزار تومانی بهش میده» بیا پنج اینم پنج هزار تومان هزار تومانش  
هم نوش جوننت

کبری-این چیه مگه میخوای پول صدقه بدی ،اینو بندازی جلو گدا هم  
برنمیداره

رجب -خانم پول صدقه چیه خب پنج هزار تومانیه دیگه ،مگه  
چهار تومان نمیخواستی

کبری - خودمم میدونم پنج هزاریه ...منظورم چهار میلیون بوده

رجب -چهار میلیون ...چهار میلیونو میخوای چکار

کبری -خب واسه لوازم ارایشیم میخوام الان بری بیرون یک بند  
انداختن خالی خودش یک میلیونه ،تازه رنگ و فلان کار روی صورتم  
خودش حداقل سه میلیون میشه

رجب -خب خانم مجبور که نیستی ،یه ناخن گیری خودت بردار  
ابروهاتو اصلاح کن تازه پلاستیک فریزر هم داریم مسواک هم هست  
خودت موهاتو رنگ کن چرا اینقدپول مفت میدی

کبری -وای چشم روشن چه جوری اقا میتونی واسه پدر و مادرت خرج  
کنی ولی واسه من نداری خرج کنی برم با ناخن گیر ابرو هامو اصلاح  
کنم

رجب -خب خانم نباید یه پولی واسه اخر عمر یمون پس انداز کنیم

کبری -خب تو هم اختلاس کن اقا

رجب -خانم زشته جلو تماشاگرها ابرومونوبر فردا میگن زیرشلواری  
هم پولشویی کرده

«در همین لحظه صغری درحالی که کیفشو پرت میکنه روی صندلی  
وارد میشه»

صغری-سلام بابا ،سلام مامان

کبری -سلام وزهرمار مگه میخوای رکورد پرتاب دیسک احسان  
حدادیو بزنی اینجوری کیفو پرت میکنی هنوز یادنگرفتی مثل بچه ادم  
وارد بشی

«کبری باحالت عصبانی به طرف اشپزخونه میره »

صغری-وای مامان ...بابا مامان چشه چرا عصبانیه

رجب -هیچی تربچه بابا خودتو ناراحت نکن مادرت ازیه چیز دیگری  
ناراحته ..بیابشین تا این موقع کجابودی

«صغری رو کناررجب میشینه »

صغری -هیچی پدر دانشگاه بودم بعدشم رفته بودم تئاتر شهرتئاتر ببینم

رجب -افرین دخترم خوبه درکنار درست فعالیت هنری هم انجام میدی

صغری-«اروم صحبت میکنه» بابا یه چیزی میخوام بهت بگم قول  
میدی به مامان نگی

رجب -چه میخوای بگی تربچه بابا

صغری -باید اول قول بدی که ناراحت نشی

رجب - باشه قول میدم که ناراحت نشم

صغری -قول دادی بابا

رجب -باشه دیگه کشتیمو بگم

صغری -«باحالت مسخره ولوس »بابا کارنامه درسیمو گرفتم

رجب - افرین تربچه بابا قبول شدی

صغری-«لب هاشو اویزون میکنه»نه بابا خودت نگاه کن

«رجب کارنامه درسیو از صغری میگیره وباصدای بلند میخونه»

رجب -خب ببینم تربچه بابا چکار کرده «صفر-یک-صفر-دو-صفر-  
چهار-صفر-پنج-صفر-هفت» ای خاک تو سرت دختر این ها نمره ان  
یا کد مراکز آموزشی نیروی زمینی ارتش

صغری -بابا ....

رجب -بابا وزهرمار

کبری -ولی بابا قول دادی ناراحت نشی

رجب -خب دخترم الان هم ناراحت نشدم فقط فشارم یه کم رفته بالا

صغری-متاسفم بابا امضا میکنی

رجب -امضا را میخوای سرقبر پدرم ،امضا میخوای چکار

صغری-اخه مدیر دانشگاهمون گفته باید پدرت امضا کنه

رجب -باشه تربچه بابا امضا هم میکنم اصلا غصه نخور صورتت

چروک میشه ،میخوای درس بخونی چکار به کجا برسی خودم به

وزیر گازوئیل میگم بزارت تو شرکت پمپ بنزین عسلویه

صغری -قربونت برم بهترین بابا دنیا ،بابا میگم بوی خمیردندون میدی  
که

رجب -«به تیق میفته» چی دخترم ...ها این ..ها این ادکلن نبود از

خمیردندون استفاده کردم ...چی گفتم خودمم نمیدونم

پرده چهارم

«در همین لحظه زنگ خونه به صدا درمیاد صغری گوشی را جواب  
میده»

صغری - الو بفرمایید ... الو بله درست اومدین خونه زیرشلواریه  
«دستشو روی دهنی گوشی میزاره» بابا میگه خانم تومون چی هستم  
زن همسایه باپدرت کارداشتم

رجب - خانم تومون چی دیگه کیه، بگو بیا خونه

«در همین موقع کبری درحالی که یک ملاقه در دست دارد از اشپزخونه  
میاد»

کبری «میفته دنبال رجب» وای چشم روشن در نبود ما میخواستی  
مهمون دعوت کنی خونه، میدونستم از اولشم سروگوشت میجنیید  
باهمین ملاقه بزخم توسرت

رجب - خانم به سر مبارکت قسم من اصلا این خانمو نمیشناسم، به  
ارواح عمه ام نمیدونم کیه

صغری - بابا اومدن مثل این که یه چندتا اقا هم باهاشه

«کبری و صغری وارد اشپزخونه میشن در همین لحظه خانم تومون چی  
وهرسه فرزندش وارد می شین»

گل عنبر - سلام آقای زیرشلواری

اکبر - سلام آقای زیرشلواری

جعفر - سلام آقای زیرشلواری

اصغر - سلام آقای روشلواری، زیرفرشی، چی شلوار کردی روفرشی  
چی بود یادم رفت

جعفر - «گردن اصغرو میگیره واروم فشار میده» حرف نزن حرف  
نزن زیرفرشیه چیه زیرشلواریه ابرومونو نبر

گل عنبر - وای جعفر کشتیش چه کارش داری ولش کن

اکبر -ببخشید اقای زیرشلواری بچه هست نمیدونه  
اصغر- تو حرف نزن برج دراز فکر کردی میزارم غلامش بشی  
« رجب به طرف اشپزخونه میره »  
رجب -خانم یه چندتا نوشیدنی بیار  
«صغری وکبری ازتواشپزخونه باهم چشم اقا»  
اصغر-،جون ...چه صدای  
جعفر-اقای زیرشلواری چرا این جوری راه میرین  
رجب -«به تیق میفته » چه جوری راه میرم ...اها این خمیردندونه  
...یعنی چی تصادف کردم  
گل عنبر-ببخشید اقای زیرشلواری مابد موقع مزاحم شدیم راستش ما  
همسایه اتونیم یه چندکوچه پایین تر این ها هم پسرهام هستن  
رجب -باور کنید خانم من فکر کردم شما خواهر این سه نره غو...سه  
گل پسر هستین اصلا بهتون نمیخوره بزرم ...  
اصغر-«سرشو جلو میبره » تخته نیست بزنید تو سر غلامتون  
گل عنبر-وای اصغر زشته مادر  
«در همین موقع کبری از تو اشپزخونه میاد »  
کبری -سلام خوش اومدین  
اصغر-جون ...مثل این که مادرزرم هم اومد  
کبری -ببخشید خونه یه کم نامرتبه  
اصغر-«بلندمیشه ووسایل خونه را مرتب میکنه »نه خانم هرچی باشه  
بهتر از خونه ما،که مثل کاروانسراشاه غضنفره  
کبری -اقا شما چرا زحمت میکشین لازم نیست

رجب - زحمت نکشید پسر م بفرمایید بشینید  
اکبر - معلومه چه غلطی میکنی ابرو و اسمون نداشتی  
گل عنبر - بمیری اصغر

کبری - ببخشید نوشیدنی چه میل دارین «سریع میگه  
اسموتی، لات، اسپرسو، ایس مویکا، جامائیکا، میلک شیک، کاپوچینو»  
اصغر - «یه کم سکوت» داداش اکبر فحشمون که نداد

کبری - عرض کردم نوشیدنی چه میل دارین  
گل عنبر - دستت درد نکنه اگر زحمتی نیست واسه من یه چای نباتی  
بیارین

اکبر - واسه منم یه چیزی بود شیک و پیک داشت

کبری - میلک شیک

کبری - اره همین دستت درد نکنه

کبری - سردباشه یا گرم

اکبر - «متعجب» بله

کبری - عرض کردم نوشیدنی که واستون بیارم سردباشه یا گرم

اکبر - صبر کنید تا یه کم مشورت کنیم «روبه جعفر» سردو گرمشو تو  
بلدی

جعفر - نه والا، اصغر تو بلدی اصغر - خانم واسه اکبر هر چه بیارین مثل  
حشرات میخوره کاری به سرد و گرمش نداره

کبری - چشم اسه خودتون چه میل دارین



اصغر-حقیقتش من نمیتونم ریسک کنم اگریه کم اب یخ دارین واسم  
بیار نه زیاد سردباشه نه زیاد گرم تگری باشه

جعفر-واسه منم جامائیکا بیار

اصغر-«توسر جعفر میزنه» ای خاک تو سرت جامائیکا کشوره  
نوشیدنی نیست

جعفر-«گردن اصغرو میگیره واروم فشارمیده» حرف نزن ،حرف  
نزن ابرومونو نبر خودش الان گفت جامائیکا نوشیدنیه

گل عنبر-وای جعفر خفه اش کردی ولش کن

اصغر-خب داداش من فکرکردم نکنه اینا دارن دست میندازنمون  
رجب -ببخشید خانم ...

گل عنبر-تومون چی هستم گل عنبرتومون چی

رجب -خانم تومون چی بچه هاتون کاروبارشون چیه

گل عنبر -والا چی بگم این

اصغر -حرفشو قطع میکنه بزار من بگم ننه ،این اکبردراز یارانه بگیر  
دولته ماتو خونه بهش میگیم اکبربیکار تنها کاری که میکنه الکی اگهی  
استخدامی میخونه این جعفر خدازده هم تو بازار میوه وتره بار حمالی  
میکنه الانم یه کم بو بکشید متوجه میشید بوی تماته و هندونه میده  
خودمم که دعانویسم

رجب -دعانویس چیه منظورتون همون برنامه نویسیه ،پایتون،سی  
شارپ وسی پلاس ایناست

اصغر-اره همینه ولی مابیشتر بازبان عربی سروکارداریم

رجب -برنامه نویسی زبان عربی نشنیدم

کبری-منظورتون اینه دعا میکنید

اصغر-اره دعا میکنم به حق هفتادودوتن به حق علی اکبر بره زیر تراکتور

اکبر-«ازصندلیش با حالت عصبانی بلند میشه» هوه ..چکارمن داری مامان تو یه چیزی بهش بگو یه ذره ابرو واسمون نزااشته گل عنبر -والا چی بگم

اکبر-«ناراحت میشه وخونه راترک میکنه» فقط پاتو نزاری خونه خفه ات میکنم

گل عنبر-اکبر مادر صبر کن ،ببخشید اقای زیرشلواری

اصغر-ولش کن بزازه بره ،خب من وجعفر رفتیم فینال

گل عنبر-واقعا اقای زیرشلواری من معذرت میخوام خودتون وضع زندگی مارا میبینید بعداز فوت پدرشون به هزاربدبختی بزرگشو کردم الانم هرسه تاش توخونه بیکارن گفتم خدا خیرتون بده اگر میشه ...یکیشو ...یکیشو ...«روش نمیگه بگه»

اصغر-«باصدای بلند» قربانی کنید

رجب -«متعجب» قربانی کنم

گل عنبر-مرگ بگیری اصغر...نه چکارکنید به ..

اصغر-به کنیزی خودتون قبول کنید

گل عنبر-نه ...

رجب منظورتونو نمیفهمم میشه واضح تر حرف بزنید

جعفر-اروم صحبت میکنه ننه نکه اشتباهی اومدیم شاید این اصلا دخترنداشته باشه

گل عنبر-ده حرف نزن جعفر بشین سرجات

اصغر-بزارید تامن بگم اصلا اقای زیرشلواری شما دختردارین

رجب -اره دارم

اصغر-خب میشه ماببینیم اصلا به درد میخوره

جعفر-خفه اشو اصغر مگه اومدی کامپیوتر دست دوم قیمت کنی

رجب -والا همسایه گرامی من منظور شمارانفهمیدم اصلا بگین واسه

چی اومدین اینجا،خواستتون از من چیه که من براتون انجام بدم

اصغر-اها درسته همینه ،مادربهش بگو دیگه

گل عنبر-«دوباره روش همیشه حرف خواستگاری بزنه حرفشو عوض

میکنه» والا خواستم بگم این خونه اقای سامان هست توکوچه چاه

فاضلابشون خیلی بو میده اگر میشه یه تذکری بهشون بدین

اصغر-چه میگی ننه

رجب -والا خانم تومون چی شما با سه فرزندتون پاشدین اومدین اینجا

که اینو بگین ،این درحیطه کاری من نیست ولی به همکارم میگم

بهشون تذکر بدن

اصغر-اقای زیرشلواری این ننه من یه کم الزایمر داره این حرفو

خواست به اقای نیرومندهمسایه کوچه پایینه بگه به شما گفت مگه نه

جعفر ..

جعفر-«هوآش نیست داره سقف خونه و خونه رانگاه میکنه» نه ...

اصغر-نه وزهرمار هوآست کجاست

جعفر-ها چی ...بله..بله ..بله

رجب -ببین خانم تومون چی من امشب پرواز دارم اگر شما  
زودتر کارتونو بگید من مرخص بشم یه چندپروژه هست باید احداث کنم  
اصغر-اقای زیرشلواری چه پروژه ای احداث کنی ،الان ده ساله همین  
کوچه پشتی یه کلنگی زدین پروژه بانک اصلا دیگه به جز همون روز  
سراغش نیومدین

جعفر-تازه چندوقت پیش من رفتم دیدم کلنگ بیچاره همون جوری  
توزنین زده کسی هم سراغش نمیادگفتم حداقل سراغ پروژه نمایین  
خودم زحمت کشیدم کلنگو واستون اوردم «دست تو گونی میکنه  
وکلنگی پوسیده وزنگ زده را تقدیم شهردار میکنه» ببخشید چندساله  
توزمین بوده دیگه یه کم پوسیده شده

کبری -این کلنگه من فکر کردم جعبه شیرینی وسوغاتی اوردین  
اصغر-خانم شیرینی الان کیلو صد هزار تومانه الان ما سال ۱۴۱۴ هستیم  
مثل سال های قبل نیست که شیرینی کیلو پانزده هزار باشه یه سری  
بزیند به بازار قیمت هار ابیینید

گل عنبر-راست میگه الان ما از سال ۹۸ تا الان یه کیلو گوشت  
گوسفند نخوردیم از بس باقلا درست کردم دادم به این اصغر رنگ پریده  
خودش هم شبیه باقلا شد

رجب -یعنی این کلنگ الان بیست ساله پشت خونه شما زدن کسی هم  
سراغش نیومده

جعفر-خب نه خودتون سراغ پروژه نمایین ،لااقل دلتون واسه این  
کلنگ بیچاره بسوزه که بیست ساله تو اون زمین زیرسرما وگرما  
پوسید

رجب -این مال اون زمانی بود که من شهردار نبودم

جعفر-مگه الان شهرداری چکار کردی ، اصلا بگو ببینم چرا زکریا  
گرون شد

رجب - زکریا کیه منظورتون زکریا رازیه

اصغر-ببخشید آقای زیرشلواری شما چقد کودن هستین خب منظورش  
قند زکریا هست هر کارتونی شده صدهزار تومان

رجب -ببخشید واقعا من منظور حرف های شما را نمیفهمم ، اصلا شما  
واسه چکار اومده بودین اینجا چه کاری از دست من برمیاد انجام بدم

جعفر-ننه راست میگه ما واسه یه امر دیگه اومده بودیم

اصغر-ببین بزار الان من رک و پوست کندهدبتهتون میگم آقای  
زیرشلواری راستش ما واسه خواستگاری دختر شما اومدیم

رجب-«می خنده» خواستگاری ، ای باباخب زودتر میگفتین

اصغر-«دستشو به طرف اسمون بلند میکنه» خدایا صدمرتبه شکر مثل  
این که خودشم از خدایه من دومادش بشم

رجب-چه میگی واسه خودت اکبر اقا

اصغر -اصغرم ، اکبر اونی بود که حذف شد

رجب-اصغری،صفدری،خیبری واسه من فرق نمیکنه

واینو هم بدون خواستگاری رسم ورسوم داره اینجوری با یه کلنگی  
نمیان خواستگاری ،بعدشم شما اصلا دخترمنو دیدین

اصغر-والا راستش هنوز ندیدمش ولی عکسشو تو گوشی فتح الله شاطر  
نانوایی سرکوچه دیدم

رجب-«عصبانی میشه» عکس دختر من تو گوشی اون چیکار میکنه

اصغر-بگیر بشین آقای شهر دار خودتونو ناراحت نکنید راستش فتح الله  
تازه یه گوشی اندرویدی خرید عکس دختره شما را تو اینستاگرام نشونم  
دادیه عکسی بود داشت موهای یه سگی را شونه میکرد

گل عنبر-جعفر، اصغر مامان بیشتر از این مزاحم خانواده زیرشلواری  
نشیم تا بریم

اصغر-نه فعلا بشین تا ماتو تاریکی یه تیری بندازیم شاید دخترش  
مارادید عاشقمون شد

کبری-جعفر اقا مثل این که فیلم هندی زیاد دیدین

اصغر-خانم اصغرم با این قدم هم نمیفهمی کوچیک تر از اینام

کبری-ببخشید ولی صغری دخترم فعلا قصد ازدواج نداره میخواد  
درسشو بخون

اصغر-خب ما میریم یه نیم ساعت دیگه میایم تادرسشو بخونه

کبری-اقا میگیریم یعنی فعلا قصد ازدواج نداره

اصغر-چرا دروغ میدی خانم زیرشلواری خودم تو گوشی اندروید فتح  
الله دیدم یه پستی گذاشت دیگه خسته شدم کی شاهزاده رویامن با جامه  
سفید واسب سفید میاد، الانم منم با پیراهن سفید اومدم ولی اسبمو  
نتونستم بیارم بالا تو پارکینگ خونه اتو بستمش

«در همین موقع صغری از اشپزخونه با یه سینی نوشیدنی میاد اهنک  
عاشقونه پخش میشه اهنک قطع میشه»

صغری-سلام

اصغر-«اب دهنشو قورت میده» سلام شکلات من خوش اومدی

صغری-«اخم میکنه وسینی رو روی میز میگذاره» «بله چیزی گفتین

اصغر-«باحالت مسخره نگاه صغری میکنه» «نه فقط گفتم مرسی چای  
شکلات آوردین

صغری-بابا از شون پذیری کنید بعد گورشونو گم کنن

جعفر-«عصبانی میشه» ده خانم درست صحبت کن احترام پدرتو دارم  
هیچی بهت نمیگم ،اصغر،ننه پاشین بریم این خانواده به دردم  
نمیخورن

اصغر-جعفرتو خرابش نکن ،ننه مگه تو نگفتی بختشو پیش خدابس  
بستم این که بختش هنوز بازه ،اصلا دعاروش تاثیری نداشته

گل عنبر-تو حرف نزن اصغر،«روبه صغری»فکر نکن چون دختر  
شهرداری هرچه دلت میخواد بتونی بگی ،من بیچاره ،من مادر مرده به  
هزار بدبختی این بچه هار ابرزگ کردم با هزار تا امید فرستادمشون توی  
بازار یه کار ابرومندی گیرشون بیاد تادولقمه نون حلال دربیارن بیست  
ساله توخونه با یه چرخ خیاطی نوشونو میدم شما که خبر از بدبختی  
های خونه همسایه اتون ندارین چه مسولی هستین ،پاشین بریم بیشتر  
از این مزاحم اسایششون نشیم

«جعفر و گل عنبر بلند میشن تا از صحنه خارج بشن »

اصغر-مادر چند لحظه صبر کنید باور کنید صغری منظوری نداشته  
صغری -چه میگی بچه ای خدا

رجب -اقای محترم بفرمایید بیرون ما دختر نداریم

اصغر -«روبه صغری» چرا دروغ میگی پس این چیه ماشین  
لباسشویییه دختر که

گل عنبر-اصغر بیا بریم دیگه مادر مرده

اصغر-یه لحظه اقای زیرشلواری ،ببین دستتو بیار پایین میخوام حرف  
بزنم شما دخترتونو نمیدین حداقل ما سه تا داداشو سپور شهرداری کنید

رجب - برو بیرون اقا کار از کجا پیدا میشه

جعفر - اصغر میای یا پیام واست

گل عنبر - اصغر بیادیه مادر مرده بیشتر از این ابرو مونونبر

اصغر - «در حالی که نگاه صغری میکنه» ننه یه لحظه صبر کن ببینم  
واقعا دخترش صورتش طبیعی یا مصنوعی

رجب - «دست اصغرو میگیره وبا اردنگی بیرونش میکنه» بفرما  
بیرون اقا به چی نگاه میکنی

«گل عنبر، جعفر، اصغر هر سه از صحنه خارج میشن»

کبری -، اخیش راحت شدیم اینها دیگه چه جونورهای بودن

رجب - خانم تو چرا نشستی هیچی نگفتی فقط بلدی ملاقه اتو واسه  
سرکچل ما بلندکنی

کبری - اخه این ها ادم بودن که من حرف بزنم حیف نیست ما همسایه  
اینا هستیم

صغری - راست میگه پدر اینقدر ما پولداریم چرا پایین شهر زندگی کنیم

رجب - اخه دختر تو چه قدکودنی اگر من الان یه خونه بزرگ بالا  
شهر بخرم فرداست که روزنامه تیترا میزنن این خونه را از کجا اوردم  
یه کم عقلمو به کار بنداز، بعدشم تو چرا اینقد عکس میزاری اینستاگرام  
که یکی ببینه بیاد خواستگاری

کبری - راست میگه، مگه قراره هرزهرماری و کوفتی میخوری بزاری  
صفحات مجازی مردم ببینند

صغری - مادر من کی عکس گذاشتم



کبری -خودم دیشب پستتو دیدم عکس گذاشتی کافه رستوران برزنتی  
،تاپ گریل

رجب -دخترم یه کم هم به فکر من باش به جای این عکس هایی که  
میگذاری ودو انگشتتو لاک قرمز میزنی منو تاپ گریل یهویی به جاش  
دوتا فلافل و همبرخور بنویس منو فلافل یهویی که چهارتا ببینندبگن  
زندگی خانواده شهر دار ساده هست

«در همین لحظه زنگ خونه به صدا درمیاد»

کبری -یعنی کی میتونه باشه

«صغری تلفنو جواب میده»

صغری -بله بفرمایید ...سلام اره پدرم خونه هست ...شما آقای  
...«دستشو جلوی دهنی گوشی میزار هد»بابامیگه شمس الله شرتی مقدم  
هستم بازرس ویژه مبارزه با ارز وقاچاق کالا  
رجب -یا خدا ،گامون زایید یعنی فهمیدن ...

«کبری و صغری به طرف اشپزخونه میرن آقای شرتی مقدم درحالی  
که عینک دودی وکت شلوار وکراوات پوشیده وارد میشه

بازرس -سلام برجناب زیرشلواری شمس الله شرتی مقدم هستم بازرس  
ویژه مرزبانی ومبارزه با قاچاق ارزوکالا

رجب -خوش اومدین بفرمایید بنشینید ،نوشیدنی میل دارین  
بازرس -پیشنهاد وسوسه انگیزیه ،ممنون چیزی میل ندارم  
رجب -،درخدمتم بفرمایید چیزی شده

بازرس -خانم ماه سلطان دوشاخه پور با شما نسبتی دارن

رجب -بله مادرم هستن

بازرس -الان ازشون خبردارین کجا هستن

رجب -بله ،بیمار بودن واسه درمان رفتن خارج  
بازرس -اقای اسد زیرشلواری باشما چه نسبتی دارن  
رجب -پدرم هستن

بازرس -متاسفانه مادرشما به علت توهین به پلیس امنیتی گرجستان  
در این کشور بازداشت شدن وما سعی کردیم از طریق رایزنی با سفارت  
ایران در گرجستان پیگیر مسله ازادی او باشیم ،اما پدرشما قصد داشتن  
با پانصد هزار دلار ارز از کشور خارج بشن که با پلیس امنیتی  
درگیر شدن و فرار کردن و تاکنون هیچ خبری ازشون نداریم متاسفانه گم  
شد

رجب -گم شد مگه ساعت مچی بود گم شد  
بازرس -شما هیچ اطلاعاتی سرنخی چیزی ازشون ندارین  
رجب-ای خدابگم چکارت کنن پدر ،الان مادرم کجاست

بازرس-مادرتون توزندان امنیتی گرجستانه به دلیل زیرپا گذاشتن  
مقررات این کشور و توهین به ماموران دولتی این کشور به ده سال  
زندان محکوم شده

رجب -این چه قانونیه ،به خاطر یه توهین به مامور ده سال بازداشت  
بازرس -بله دیگه هر کشوری قانون خاص خودشو داره

رجب-ولی این تو ایران بود الان من با یه تلفن از ادش می کردم

بازرس -حالا میبینید تو ایران نیست و همین کار ما را سخت کرده  
،متاسفانه الان پای شما هم گیره

رجب -پای من گیره ،نه این پای من یه کم سوخته خمیردندون مالوندم  
روش

بازرس - نه منظورم این پاتون گیره ،تو این قضیه مشکوک هستین  
رجب -پای من چرا گیره

بازرس-اخه کلی دلار وارز ازکشور خارج شده ،شما باید جوابگو  
باشین اون پول ها ازکجا اومدن  
رجب-باورکنید جناب ...

بازرس -شرتی مقدم هستم شمس الله شرتی مقدم  
رجب -جناب شرتی مقدم باورکن اون دلارها مال قلک خودشو بود این  
چندسال جمع میکرد

بازرس -باشه یه قلکی نشونت بدم که کیف کنی ،پاشو یابو راه بیفت  
ببینم

رجب -چکار داری میکنی ،کجاییام

بازرس -گفتم راه بیفت حرف نزن  
«در همین موقع کبری و صغری از اشپزخونه بیرون میان »  
کبری -سلام اقا چیزی شده  
صغری-پدرمو کجا میبری

رجب -خانم بحث مردونه هست ،خواهشا شما موقع دعوا از هیکل  
ورزشی خودتون مایه بزارین دخالت نکنید خودم حلش میکنم  
بازرس -پدرتون از امروز بازداشته تایه سری چیزها روشن بشه ...راه  
بیفت ببینم

کبری -صبرکنید من باید وکیل بگیرم  
«کبری به دنبال بازرس و رجب از صحنه خارج میشه »

صغری - ولی بابای من کاری نکرده چرا بردنش ... ولش کن بزار یه کم تمرین تئاتر کنم ... «روبه تماشاگران» سلام زیرشلواری هستم دختر شهردار همون شهرداری که .... ولش کن اصلا حس ندارم بهتره یه کم استراحت کنم تافکرم باز شه .... موسیقی آرام بخش بخش میشه .... نور میرود

صدای یک نفر «روزنامه، روزنامه خبر جدید اسد زیرشلواری پدر شهردار با پانصد هزار دلار در مرز ترکیه دستگیر شده»  
صدای دیگر «روزنامه روزنامه سه برادر به اسم اکبر، جعفر، اصغر که قصد داشتن هزار تا خرازنژاد قبرسی از کشور خارج کنند دستگیر شدن»  
«

## پایان

هرگونه کپی برداری از متن اجرا و برداشت متن منوط به اجازه کتبی نویسنده است و با متخلفین به شدت برخورد خواهد شد

شماره تماس جهت گرفتن مجوز اجرا

۰۹۱۷۰۱۵۷۴۲۳

۰۹۱۷۵۰۴۹۵۸۲